

روانشناسی در عصر عبور از تجدد

گروه مطالعات زنان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بیست و نهم آبان‌ماه، نشست با عنوان «پست‌مدرنیسم و روان‌شناسی زنان» را با دعوت از پروفسور نصیر قائمی، استاد روانپزشکی دانشگاه تافت بوستون برگزار کرد.



گروه مطالعات زنان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بیست و نهم آبان‌ماه، نشست با عنوان «پست‌مدرنیسم و روان‌شناسی زنان» را با دعوت از پروفسور نصیر قائمی، استاد روانپزشکی دانشگاه تافت بوستون برگزار کرد. پروفسور قائمی در رشته فلسفه نیز تا مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه تافت تحصیل کرده و سپس به تدریس نیز پرداخته است.

به گفته دکتر قائمی، 2 نظر مختلف درباره روان‌شناسی و بیولوژی زنان وجود دارد. در نظر نخست فرق زیادی بین زن و مرد وجود ندارد و اگر فرقی نیز وجود داشته باشد اساسی نیست. این نظر، نظر معمول است و در این مکتب که توسط فروید ایجاد شده پردازش روانی در مرد و زن یکسان پنداشته می‌شود. به عنوان مثال اریکسون با توجه به نزدیکی‌اش به دختر فروید در آثارش فرقی برای مرد و زن قائل نیست. در دهه 70، گروهی از روان‌شناسان متخصص زنان که خود فمینیست بودند به فکر بازنگری در یکسان‌پنداری زن و مرد در اندیشه‌های فروید افتادند.

به بیان دکتر قائمی تئوری آنان بر پایه تئوری فروید بنا نهاده شده و چون بیشتر آثار فروید مربوط به تجربه‌های خود اوست بیشتر از نقطه نظر مردانه نگاشته می‌شود. بنابراین از نظر او پسر باید در این سن از مادر جدا شود و شروع به شبیه شدن به پدرش کند. اما به نظر گروهی که معتقد به فرق بین دختر و پسر بودند، اگر از دید دخترانه بنگریم، دختر نباید به این شکل از مادر جدا شود و شبیه‌سازی‌اش باید با مادر صورت بگیرد و این خود تفاوتی مهم بین مرد و زن خواهد بود. به همین دلیل از طرف گروه دوم عنوان می‌شود که زنان از حالات بین فردی و شخصی قوی‌تری برخوردار می‌شوند. زیرا هرگز از مهم‌ترین شخص آغاز زندگی جدا نشده‌اند اما مردان به علت این جدایی از حالت مستقل‌تری برخوردار می‌شوند. از نظر مولف اختلالات خلق و خوی، زنان شخصیت خود را در رابطه با همسر، فامیل و دیگران دیده و درمی‌یابند در صورتی که مردان می‌توانند کاملاً جدا و مجرد از همه باشند.

از نقطه نظر زیست‌شناسانه نیز به گفته پروفسور قائمی، مهم‌ترین مساله بیولوژی همدردی و همفکری و هم‌احساسی است که در زن بیشتر از مرد اتفاق می‌افتد. در این بیولوژی، هورمون آکسیتوسین نقش محوری ایفا می‌کند که هورمون اجتماعی بودن است که در زن می‌تواند بیشتر باشد. مساله دیگر این است که همدردی در افسردگان بیشتر است و زنان بیشتر از مردان افسردگی دارند. از نظر استاد دانشگاه تافت در زمینه تفاوت اعصاب آئینه‌ای مرد و زن نیز می‌توان تحقیق کرد و به فرق بیولوژیک مرد و زن رسید. به گفته این مدرس فلسفه، پرداختن به پست‌مدرنیسم نیز از جهت تفاوت مرد و زن می‌تواند اهمیت داشته باشد، زیرا بحث درباره این تفاوت بیشتر یک بحث فلسفی است.

پست‌مدرنیسم

تعبیر پست‌مدرنیسم به معناهای مختلف به کار می‌رود و نمی‌توان گفت همه از این عبارت یک مراد دارند، اما تا حدی می‌توان با بررسی تاریخی به تعریف واحدی رسید. از نظر زمانی، از سال 1900 به این سو عصر پست‌مدرن نامیده می‌شود. در دوره‌های تاریخی پیش از آن، در دوره کلاسیک، ادیان مختلفی وجود دارند که با وجود عقل و فلسفه مرکزیت فرهنگی ندارند، اما در دوره پیشامدرن، دین‌های بزرگی چون مسیحیت و اسلام و تعالیم دینی برای اجتماع کافی می‌نمود و نیاز زیادی به عقل و فلسفه و علم احساس نمی‌شد، اما در دوره مدرن که با روشنگری و رنسانس همراه است تا حدی دوره کلاسیک برگشته و علم و عقل لازم دانسته شده و دین ناکافی دانسته می‌شود که طرز تفکر فیلسوفان بزرگی چون دکارت، کانت، هگل، لاک و هیوم بر این میناست و همین زمینه انقلاب فرانسه و آمریکا نیز بود. همراه با این انقلاب‌ها، سرمایه‌داری نیز به وجود آمد و غرب از نظر اقتصادی دچار جهشی شد که از نظر سیاسی، دموکراسی و از نظر فلسفی تفکرات جدید و از نظر علمی پیشرفت‌های زیادی چون داروین‌یسم را به بار آورد.

از نظر غرب این پیشرفت همین گونه ادامه می‌یافت تا به جایی برسد که به رفاه و صلح همیشگی منجر شود حتی منتقدانی چون مارکس نیز به ایده پیشرفت باور داشتند و تنها به طبقه حاکم و برتر اعتراض داشتند. در قرن نوزدهم، انتقادهای مهمی از این ایده مطرح شد که نخستین آنها، مربوط به رمانتیک‌ها بود. از نظر آنان در اعتقاد به عقل و پیشرفت و علم، احساسات جایی ندارد و این ایده؛ «#171 احساسات و عواطف» را نمی‌فهمد و فراموش کرده است و شعر و ادبیات از این رو مهم است که به این بخش از دست رفته در «#171 پروژه روشنگری» می‌پردازد. در فلسفه نیز «#171 که برگارد» انتقادات شدیدی به این ایده داشت و هگل را که

معتقد بود با عقل تمام تاریخ را می‌توان فهمید و تاریخ، پیشرفت انسان است را به باد انتقاد گرفت. اما با وجود این انتقادات، تا قرن بیستم اندیشه‌های طرفداران زیادی نداشت. نیچه نیز در اواخر قرن نوزدهم، بسیار شدیدتر از کهیرگارد به پروژه عقل و پیشرفت علم مدرن حمله کرد که در زمان او و پس از مرگش نیز اندیشه‌های خریداری نداشت، اما پس از شروع جنگ جهانی اول بسیاری فهمیدند که 100 سال پیشرفت و صلح‌گویی خاتمه یافته است و 20 سال پیش از نیچه و 60 سال پیش از کهیرگارد از وقوع آن خبر داده بود. این جنگ این شک را به وجود آورد که شاید پروژه مدرنیته و روشنگری سراسر پیشرفت نباشد، اما جنگ جهانی دوم این شک را به یقین تبدیل کرد، زیرا از پیشرفته‌ترین کشور آن زمان از لحاظ علم و فلسفه و اقتصاد آغاز شد. بنابراین از نظر بسیاری این تنها یک جنگ نبود، بلکه نمایانگر اشکالات و نقاط تاریک علم و فلسفه بود. به گفته دکتر نصیر قائمی از جمله اعمال بسیار تکان‌دهنده این بود که پس از به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان اولین کار، کشتن بیماران روانی و عقب‌ماندگان بود که پس از آن به یهودیان و کمونیست‌ها تعمیم یافت. بین این دو جنگ، اگرستانسیالیسم به وجود آمد که در آلمان یاسپرس و هایدگر مهم‌ترین این اندیشمندان بودند.

اگرستانسیالیست‌ها با این‌که به محدودیت مدرنیسم قائل بوده و عقل و علم را کافی نمی‌دانستند، اما پست‌مدرن نبودند. پست‌مدرنیست‌هایی چون فوکو معتقد بودند روانپزشکی رشته‌ای است که با بیماری‌های واقعی روبه‌رو نیست، بلکه رشته‌ای است که قدرت اجتماع را به فرد تحمیل کرده و در او نهادینه می‌کند در صورتی که فرد در واقع بیمار نیست. از نظر پست‌مدرنیسم، تنها واقعیت «زبان» است. از نظر پست‌مدرنیسم زبان سمبل است، اما فقط سمبل خودش است. بنابراین فرقی بین تعبیر و متن وجود ندارد و تمام کتب فقط تعبیرند و فاقد متن خواهند بود و چیزی جدا از فرد وجود ندارد و فقط فهم و ایده‌های فرد است که وجود دارد و حتی علمی‌ترین علوم چون فیزیک نیز خیالی است و تنها ایده‌هایی هستند که به فهم ما از جهان و خود کمک کرده و خود وجود جدا و واقعی ندارند. از نظر پست‌مدرنیست‌ها ایده پیشرفتی وجود ندارد. آنها همه عقاید را رد کرده و تمام منبع معرفتی چون علم و دین و فلسفه را از نظر معرفتی یکسان می‌دانند. بنابراین اگر به طور مثال از ساختارگرایی اجتماعی پست‌مدرن به روان‌شناسی برگردیم وقتی واقعیت بیولوژیک وجود ندارد و تفاوت‌های نژادی، اجتماعی است دیگر پرداختن به تفاوت‌های بیولوژیک مرد و زن جایی ندارد. بنابراین بیماری یک امر زیست‌شناسانه نبوده و امری اجتماعی است. علت پیشرفت پست‌مدرنیسم در آمریکا ارتباط آن با پراگماتیسم است.

مهدي امامبخش / جام جم